

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۵

بررسی دیدگاه شیخ مفید درباره شهادت امام جواد علیه السلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۲/۵

مصطفی صادقی*

مسئله شهادت یا مرگ طبیعی امامان شیعه علیهم السلام از جمله مسائلی است که نظر شیعه پژوهان را به خود جلب کرده است. شیخ صدوق (م ۳۸۱هـ.ق) شهادت همه ائمه علیهم السلام را بخشی از اعتقادات شیعه شمرده است ولی شیخ مفید (م ۱۳م ۴هـ.ق) با تردید در این حکم عام، شهادت بیشتر امامان علیهم السلام از جمله امام جواد علیه السلام را نپذیرفته و بر این باور است که امام علیه السلام به مرگ طبیعی رحلت کرده است. اختلاف نظر این دو عالم بزرگ، با توجه به جایگاه بلندی که دارند، منشأ بحث‌های گوناگونی در سال‌های اخیر شده است. این نوشتار با تفکیک سه رویکرد تاریخی، روایی و کلامی در بررسی این موضوع، کوشیده است با تکیه بر شواهد تاریخی، اختلاف این دو عالم بزرگ شیعی را نتیجه دو رویکرد متفاوت در بررسی موضوع بداند و نشان دهد این دو دیدگاه با یکدیگر قابل جمعند.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دانشجوی دکتری رشته تاریخ اهل البیت علیهم السلام

کلیدواژگان: امام جواد علیه السلام، شهادت امامان شیعه علیهم السلام، رحلت امامان شیعه علیهم السلام، شیخ

مفید، شیخ صدوق.

مقدمه

شهادت امام جواد علیه السلام، از مطالبی است که شیخ مفید بر خلاف مشی بیشتر نویسندگان متأخر شیعه، درباره آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. سخن این عالم بزرگ امامیه فتح بابی در این موضوع شده است و کسانی که به این بحث وارد شده‌اند، مستند خود را سخن این متکلم و مورخ شیعی قرار داده‌اند. اختلاف صریح وی در این مورد با شیخ صدوق، دیگر عالم مشهور امامیه، بر اهمیت بحث افزوده است. از این رو و با توجه به دقت‌ها و بررسی‌های امروزی در باره تاریخ و زندگانی معصومین علیهم السلام، نگاهی به این موضوع لازم به نظر می‌رسد.

می‌توان از بیشتر کتاب‌هایی که درباره تاریخ معصومین علیهم السلام نوشته شده است، به عنوان پیشینه این بحث یاد کرد؛ اما بررسی ویژه این موضوع، در کتاب‌های زیر جدی‌تر است: سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب *الصحيح من سيرة النبي الاعظم صلى الله عليه وآله* به مناسبت حدیث مسمومیت رسول خدا صلى الله عليه وآله به نقد دیدگاه شیخ مفید پرداخته است؛^۱ مرحوم صدر در کتاب *تاريخ الغيبة الصغرى* به مناسبت بحث از رحلت امام عسکری علیه السلام مطالبی در این باره بیان می‌کند^۲ و شهید مطهری در پاسخ به سؤالی درباره شهادت امام رضا علیه السلام به اجمال از این موضوع بحث کرده است.^۳ در لابه‌لای دیگر آثار هم می‌توان اشاراتی در این باره یافت. نوشته حاضر در پی بررسی جامع‌تری در این باره است. امید آنکه خدمتی به ساحت اهل بیت علیهم السلام باشد و بتواند گوشه‌ای از تاریخ آن بزرگواران را بازیابی کند.

طرح بحث

شیخ مفید (م ۴۱۳هـ.ق) هنگام بیان شهادت امام جواد علیه السلام در کتاب *ارشاد* می‌نویسد:

آن حضرت در بغداد از دنیا رفت. علت ورود او به بغداد، دستور معتصم برای آمدن ایشان از مدینه بود. امام در محرم سال ۲۲۰ به بغداد آمد و در ماه ذی قعدة آن سال از دنیا رفت. برخی گفته‌اند آن حضرت با سم از دنیا رفت؛ ولی درباره این مطلب، خبری که بتوانم به آن اعتماد کنم به من نرسیده است.^۴

شاید شیخ مفید در میان بزرگان شیعه امامیه، تنها کسی باشد که به این موضوع پرداخته است و با سن کم امام جواد علیه السلام، به صراحت شهادت آن حضرت را نپذیرفته است. وی در بحثی مبسوط‌تر در نزاع کلامی خود با شیخ صدوق، با نقد نظر او، جز شهادت چند نفر از ائمه را نمی‌پذیرد.

شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ.ق) در رساله *اعتقادات* می‌نویسد: «اعتقاد ما بر این است که رسول خدا در غزوه خیبر مسموم شد ... و به همان علت، از دنیا رفت». سپس به شهادت یکایک ائمه می‌پردازد و با نام بردن خلیفه معاصر آن امام، می‌گوید او امام را مسموم ساخت. آن گاه می‌گوید: «رسول خدا و ائمه خبر داده‌اند که همه ایشان کشته خواهند شد. پس هر که بگوید کشته نشده‌اند، آنان را تکذیب کرده و هر که ایشان را تکذیب کند، به خدا کفر ورزیده و از اسلام خارج است».^۵

شیخ مفید، با انتقاد از این نظر شیخ صدوق، می‌گوید:

بخشی از این موضوع اثبات شده و بخشی دیگر این طور نیست. آنچه قطعی است اینکه امیرمؤمنان و حسنین علیهم السلام با کشته شدن از دنیا رفته‌اند. آن که پس از ایشان با مسمومیت از دنیا رفته، موسی بن جعفر علیه السلام است. مسموم شدن امام رضا علیه السلام هم قوی به نظر می‌رسد، هرچند درباره آن شک وجود دارد. پس درباره بقیه ائمه، دلیلی بر مسمومیت یا شهادت از راه ترور یا قتل صبر (اعدام) وجود ندارد و چنین خبری واهی است و راهی به یقینی بودنش نیست.^۶

شیخ مفید در کتاب *فقهی مَفْنَعَه*، همین مطالب را تکرار می‌کند. او به مناسبت بحث از زیارت‌ها، که بخشی از کتب فقهی را تشکیل می‌دهد، نوشته است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به سمّ از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام با سمّ از دنیا رفت و امام حسین علیه السلام هم به شهادت رسید، امام کاظم علیه السلام با سمّ شهید شد». درباره امامان بعدی، حتی حضرت رضا علیه السلام، تعبیر *قَبِضُ* آورده است.^۷

برای بررسی دیدگاه شیخ مفید - چه درباره شهادت امام جواد علیه السلام و چه درباره دیگر معصومان - بحث را از چند منظر می‌توان پی گرفت: به لحاظ اخبار تاریخی و دیدگاه مورخان، به لحاظ روایی و کلامی و سوم به لحاظ تحلیلی و جمع شواهد خارجی. در قسمت نخست بیان خواهد شد که دیدگاه شیخ مفید از این منظر درست است و اشکال ایشان به شیخ صدوق به لحاظ دوم است. اما در قسمت سوم شواهد نانوشته‌ای هست که می‌توان با توجه به آن‌ها، شهادت امام جواد علیه السلام را پذیرفت. در خاتمه هم نگاهی دوباره به شهادت امام جواد علیه السلام خواهد آمد.

نخست؛ شهادت امام جواد علیه السلام از منظر تاریخی

شیخ مفید، مورخی متکلم است و در دو کتاب تاریخی خود، *الارشاد و الجمل*، تاریخ را با کلام آمیخته و آن دو اثر را برای اثبات عقاید نوشته است؛ اما در این مسأله، نگاه تاریخی صرف داشته و با توجه به اخبار گفته است امام جواد علیه السلام به شهادت نرسید. علت آن است که شیخ مفید در منابع پیش از خود دلیل موجه تاریخی و خبری که بتواند بر آن اعتماد کند، همانند دلیل شهادت امامان نخستین، درباره شهادت آن امام نیافته است. از مورخان اهل سنت که بگذریم - آنان غالباً از کشته شدن ائمه سخن نگفته‌اند - محدثان و مورخان امامیه مانند کلینی (م ۳۲۹هـ.ق) و یعقوبی (م ۲۸۴هـ.ق) نیز حرفی از شهادت این ائمه نزنده‌اند.^۸

پیش از بررسی در این باره، باید به معنای برخی کلمات توجه داشت. بیشتر نویسندگان کهن، هنگام بیان وفات یا شهادت ائمه علیهم السلام تعابیری چون *قَبِضُ*، *توفی*، *مات* و *مُضی* به

کار برده‌اند. با اینکه این واژه‌ها به معنای مرگ طبیعی است، محقق به چنین برداشتی ملزم نیست؛ چون ممکن است منظور آن مورخ یا محدث، وفات یافتن به سمّ باشد ولی تعبیر شهادت یا قتل را به کار نبرده باشد. پس باید قرائن و شواهد درون متن را نیز دید. حتی بعید نیست تعبیری مانند *توفی قتیلاً* درباره سیدالشهدا علیه السلام صحیح باشد. دیگر اینکه در زبان عرب معمول نیست که از مسمومیت، به قتل و شهادت تعبیر شود و نیز دانسته است که اصل واژه *شهادت* در عربی به معنای *گواهی* است و دست کم، منابع نخست هیچ گاه آن را برای کشته شدن به کار نبرده‌اند؛ البته واژه *استشهد*، که امروزه معادل شهادت به کار می‌رود، در منابع نخستین هم به همین معنا، فراوان به کار رفته است. در نزد محققان و اهل فن نیز روشن است که واژه *مشهد* به معنای *محل حضور* است نه *محل شهادت*. بنابراین واژه *مشهد* که در فارسی به معنای *محل شهادت* است، در کتب تاریخی و مزار چنین مفهومی ندارد.

در منابع تاریخی، شهادت امیرمؤمنان و امام حسین علیه السلام به گونه‌ای آشکار است که سخنی درباره آن نیست. مسمومیت امام دوم نیز نزد همه مورخان پذیرفته است.^۹ اما درباره ائمه دیگر، هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت، اختلاف نظر جدی وجود دارد.

همان گونه که شیخ مفید هم توجه داشته و بیان کرده است، گزارش‌هایی درباره شهادت امام هفتم و هشتم علیه السلام نیز می‌توان یافت؛ اما درباره شهادت شش امام دیگر، جز اقوال غیر صریح و نقل قول‌هایی با عبارت *قیل* و مانند آن، گزارشی در منابع شیعه و اهل سنت دیده نمی‌شود. مثلاً در *تاریخ یعقوبی* یا *ابواب تاریخ کتاب کافی* یا *اثبات الوصیه* منسوب به مسعودی که از متقدمانند، درباره شهادت این شش امام مطلبی یافت نمی‌شود. در *مروج الذهب* هم که گزارش مسمومیت امام هفتم و هشتم علیه السلام آمده است، پس از آنکه از رحلت امام ششم و نهم سخن گفته شده، با کلمه «*قیل؛ گفته شده*» به مسمومیت این دو امام هم اشاره شده است.^{۱۰} بنابراین قدیم‌ترین منبع معتبر تاریخی که از شهادت

این دو امام سخن گفته، مروج الذهب است که البته او هم این سخن را فقط به عنوان یک نظر مطرح کرده است. پس قبل از شیخ مفید، فقط طبری شیعی و شیخ صدوق بر شهادت همه معصومان تأکید دارند، که عبارات هر دو نشان می‌دهد با استفاده از روایات «ما منّا الا مقتول او مسموم» به چنین گزارش‌هایی روی آورده‌اند. نظر ایشان و روایت مذکور، در ادامه مقاله بررسی خواهد شد.

بنابراین سخن شیخ مفید که می‌گوید دلیلی بر شهادت امام نهم و بلکه بیشتر معصومان نیافته است، مبتنی بر همین است که مورخان و محدثان، این خبر را به طور صریح و رسمی نقل نکرده‌اند.

دوم؛ شهادت امام جواد علیه السلام از منظر کلامی و روایی

منظور از کلام در اینجا، گزاره‌ای کلامی که در منابع رسمی کلام شیعه اثبات شده باشد، نیست؛ بلکه مقصود، اعتقادی برخاسته از روایات و اخبار است که به دلیل انتساب آن نقل به معصوم، به گزاره‌ای کلامی تبدیل می‌شود. پس منظور از کلامی در اینجا، روایت از معصوم خواهد بود چنانکه منظور از روایی، هر گونه اخبار و روایات نیست. در این باره چندین خبر با عبارات مختلفی چون: «ما منّا الا مقتول او مسموم / مسموم او مقتول» و «ما من نبی و لا وصی الا شهید» و «ما منّا الا مقتول شهید» در منابع شیعه وجود دارد. با توجه به تعدد احادیث مشابه، به نظر نمی‌رسد عنوان شهید در برخی روایات به معنای گواه باشد. در اینجا، موارد و مصادر این روایات را بررسی می‌کنیم:

۱. در کتاب کفایة الاثر از جناده بن ابی‌امیه، از امام مجتبی علیه السلام نقل شده که رسول خدا با اشاره به امامان از نسل علی و فاطمه علیهم السلام فرمود: «ما منّا الا مسموم او مقتول».^{۱۱}
۲. در همان کتاب، به سند دیگری، به نقل از هشام بن محمد از پدرش از امام مجتبی علیه السلام همان مضمون روایت شده، با این تفاوت که واژه «مقتول» مقدم شده است.^{۱۲}
۳. در بصائر الدرجات به طریق ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا

هنگام رحلتش فرمود: «مرگ من به سبب غذایی بود که در خبیر خوردم و هیچ نبی و وصیی نیست مگر اینکه شهید می‌شود».^{۱۳} البته کاملاً روشن نیست که عبارت اخیر در کلام رسول الله ﷺ بوده یا از امام علیؑ است؛ اما در هر صورت نقلی منسوب به معصوم است.

۴. شیخ صدوق از ابوصلت هروی نقل می‌کند که امام رضا علیؑ فرمود: «به خدا قسم هیچ یک از ما نیست مگر آنکه کشته شود (مقتول شهید)».^{۱۴} این روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون سند و با عبارت رُوی آمده است^{۱۵} ولی مضمون آن در دو مورد از کتاب عیون الاخبار به دو سند بیان شده که یک مورد آن همان عبارت من لا یحضره الفقیه است.^{۱۶}

۵. شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ.ق) پس از گزارش مسمومیت امام هفتم به نقل از حسین بن روح نوبختی، نایب سوم امام عصر، می‌گوید پیامبر و ائمه نمردند مگر با شمشیر یا سمّ و از امام رضا علیؑ نقل شده که او (پیامبر) را مسموم کردند و همچنین بود وضعیت فرزندان^{۱۷}. اینجا هم روشن نیست که ادامه روایت از حسین بن روح است یا اینکه کلام شیخ، ناظر به همان روایت شیخ صدوق است.

۶. طبرسی (م ۵۴۸هـ.ق) به مناسبت شرح زندگی امام عسکری علیؑ می‌گوید درباره شهادت آن حضرت و دیگر ائمه، به روایتی از امام صادق علیؑ استدلال کرده‌اند که فرمود: «والله ما منا الا مقتول شهید».^{۱۸} به نظر نمی‌رسد مقصود وی روایت مستقلی باشد غیر از آنچه پیش‌تر به سند ابوصبیر از امام ششم نقل شد. در هر صورت اگر نقل شیخ طوسی و طبرسی را روایت مستقلی بدانیم بر تعداد این روایات افزوده خواهد شد. طبق جستجوی نگارنده، روایاتی که شهادت ائمه را اثبات می‌کند، همین مواردی است که به آن اشاره شد.

اگر بنا به دقت سندی باشد، تنها یک روایت از چهار خبر مسند پیش‌گفته، شرایط

صحت را دارد و آن نقل شیخ صدوق از محمد بن موسی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابوصلت، خادم امام رضا علیه السلام، است. ابوصلت، امامی مذهب نیست^{۱۹} ولی توثیق شده^{۲۰} و سه نفر دیگر، از بزرگان امامیه‌اند. ممکن است نقل صفار از احمد بن محمد - چه احمد بن محمد برقی باشد و چه احمد بن محمد اشعری - از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از علی از ابوبصیر را نیز بپذیریم؛ زیرا گرچه قاسم و علی بن ابی حمزه واقفی‌اند، ولی غالباً روایاتشان پذیرفته می‌شود به خصوص که اینجا انگیزه‌ای برای جعل از سوی واقفه نیست. اما در دو روایت دیگر، افراد ناشناخته یا دست کم توثیق نشده‌ای هستند که اعتماد به خبر را ایجاد نمی‌کند؛ مانند حسین بن محمد خزاعی، عتبه بن ضحاک، داود بن هیثم، اسحاق بن بهلول و احمد بن علی انصاری. با این وصف و حتی بر اساس ملاک صحت روایت از دیدگاه عالمان قدیم، می‌توان از مجموع این چند خبر و اینکه روایت با اسناد مختلفی از چند معصوم نقل شده است، به اصل صدور چنین مضمونی اطمینان یافت. ضمن آنکه منابع این اخبار هم منابعی شناخته شده و معتبرند.

ممکن است گفته شود که برخی از این روایات برای نفی نامیرایی ائمه بوده و امام هشتم این جمله را در رد کسانی فرمود که معتقد بودند امام حسین به شهادت نرسیده و زنده است. مطلب شیخ صدوق در کتاب *اعتقادات* هم به همین منظور است؛ اما این مطلب نمی‌تواند همه روایات این باب را چنین تحلیل کند زیرا در بقیه موارد سخنی از این موضوع نیست و حتی در همان روایت، منافاتی بین نفی نامیرایی ائمه و بیان شهادت ایشان دیده نمی‌شود.

در هر حال، این روایات به دلیل صدور از معصوم، در میان شیعه جایگاه خاصی یافته و به گزاره‌ای کلامی تبدیل شده و مهم‌ترین مستند در موضوع شهادت معصومان به شمار می‌رود.

دیدگاه کلامی دیگری هم درباره شهادت ائمه هست که می‌گوید ائمه انسان‌های کاملی هستند و خداوند آنان را به گونه‌ای آفریده که اگر مانعی در کار نباشد، عمر طولانی

و ابدی دارند، پس مرگ آنان حتماً با قتل یا توطئه بوده است.^{۲۱} یا گفته می‌شود چون مقام آنان به اندازه‌ای است که بشر بدان نمی‌رسد، خروج ایشان از دنیا هم باید به بهترین وجه باشد و شهادت برترین مرگ است.^{۲۲}

به هر روی، شهادت ائمه معصومین در نظر بسیاری از عالمان شیعه به عقیده و نظریه‌ای مذهبی تبدیل شده است. به همین جهت شیخ صدوق شهادت ائمه را با تعبیر «اعتقادنا» آورده و دیگران نیز آن را نظریه‌ای شیعی دانسته‌اند.^{۲۳} طبرسی ذیل شرح حال امام یازدهم می‌گوید بیشتر اصحاب ما (علمای شیعه) معتقدند این امام و همچنین پدران او به شهادت از دنیا رفته‌اند. وی واژه «ذَهَبَ» را به کار برده که به معنای عقیده است.^{۲۴} این مطلب به رسمی در بین مورخان تبدیل شده و آنان معمولاً ذیل زندگانی امام یازدهم، با عباراتی مشابه، به این موضوع اشاره کرده‌اند و هر کس بنا به مبنای خود، از منظر کلامی و روایی یا تاریخی، به آن پرداخته است. گذشته از شیخ مفید که پیش‌تر سخن او بیان شد، ابن صباغ و مستوفی هم، که شیعه نیستند، می‌گویند شیعیان چنین نظری دارند.^{۲۵} ابن شهر آشوب نیز سخن شیخ مفید و طبرسی را تکرار کرده است.^{۲۶}

سوم؛ تحلیل و شواهد

با آنکه گزارش‌های تاریخی موجود برای اثبات شهادت معصومان - به ویژه برای استدلال در برابر غیرشیعه - کافی نیست، به نظر می‌رسد با نگاه تحلیلی و ارائه شواهد و قرائن بتوان تا حدودی پرده از وقایع تاریخی برداشت.

اولاً باید توجه داشت که اختلاف نظر فقط درباره نیمی از ائمه است. چند امامی که گزارش تاریخی صریحی برای شهادت آنان وجود ندارد عبارتند از: ۱. امام چهارم با ۵۷ سال سن، ۲. امام پنجم با ۵۸ سال سن، ۳. امام ششم با ۶۵ سال سن، ۴. امام نهم با ۲۵ سال سن، ۵. امام دهم با ۴۰ سال سن و ۶. امام یازدهم با ۲۸ سال سن. حتی درباره بیشترین سن در بین ایشان، یعنی ۶۵ سال، نمی‌توان گفت عمر طبیعی بوده است تا چه رسد به ۲۸ و ۲۵ سال. درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز همین مطلب هست، حتی اگر

بنابر اختلافی که درباره سن ایشان هست، سن ایشان را ۲۸ سال بگیریم نه ۱۸ سال. ثانیاً هیچ گونه بیماری برای این امامان گزارش نشده است. مرگ در ۲۵ و ۲۸ سالگی - امام جواد و امام عسکری علیه السلام - با توجه به جایگاه ایشان و شرایط خاصی که خواهیم گفت کاملاً غیر عادی است.

ثالثاً امامان شیعه همانند بسیاری از رقبای دستگاه خلافت، پیوسته در معرض دشمنی خلفا و حاکمان وقت بودند. آنان جانشینان واقعی رسول خدا و دارای جایگاه اجتماعی، علمی و سیاسی والایی نزد مردم بودند و خلفای وقت با اطلاع از این شایستگی‌ها، از هر گونه توطئه و اقدامی برای حذف معنوی و فیزیکی آنان کوتاهی نمی‌کردند. نمونه‌ای از گزارش‌هایی که نشان‌دهنده این دشمنی و برنامه‌ریزی برای از میان بردن ائمه است، یا دست کم ناامنی اوضاع برای آنان را نشان می‌دهد، در پی می‌آید:

ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ هـ.ق) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پس از سرکوب قیام ابراهیم بن حسن و کشته شدن او (۱۴۵ هـ.ق)، منصور (حک: ۱۳۶-۱۵۸ هـ.ق) ما را به کوفه برد. یک ماه آن جا درنگ کردیم و هر روز انتظار کشته شدن را می‌کشیدیم تا آنکه من و حسن بن زید به عنوان نماینده علویان نزد خلیفه رفتیم. منصور به من گفت تو هستی که ادعای علم غیب داری؟ گفتم غیب را جز خدا نمی‌داند. گفت تو هستی که برایت خراج می‌فرستند؟ گفتم خراج که به سوی شما می‌آید. گفت می‌دانی شما را برای چه به این جا آورده‌ام؟ می‌خواهم خانه‌هایتان را خراب کنم، دلتان را بلرزانم، منزوی‌تان کنم تا هیچ یک از اهل حجاز و عراق با شما ارتباطی نداشته باشد. آن گاه امام صادق علیه السلام سخنانی فرمود که از خشم خلیفه کاست و ایشان را با احترام بازگرداند.^{۲۷}

داود بن علی، والی عباسیان بر مدینه، پس از کشتن معلی بن خنیس، امام صادق علیه السلام را احضار کرد ولی آن حضرت نیامد. برای دفعه بعد به مأموران خود دستور داد که اگر ابوعبدالله با شما نیامد سرش را بیاورید.^{۲۸}

شیخ صدوق نقل کرده که مأمون گفت پدرم در مجلسی، بسیار به امام کاظم علیه السلام

احترام گذاشت؛ از او پرسیدم این کیست که چنین احترامش می‌کنی؟ گفت او شایسته خلافت واقعی است، ولی اگر تو هم مقابل من بایستی تو را از سر راه برمی‌دارم.^{۲۹} شخصی که در روز عروسی امام جواد علیه السلام با دختر مأمون به خانه آن حضرت رفته، می‌گوید تشنه‌ام بود و امام برای من آب طلب کرد. ناراحت شدم و پیش خود گفتم الان برای امام آب مسموم می‌آورند.^{۳۰} این خبر نشان می‌دهد اطرافیان امام برای آن حضرت احساس امنیت نمی‌کردند.

شیخ مفید می‌گوید زمانی که امام هادی علیه السلام در سامرا بود ظاهراً مورد احترام بود، اما متوکل (حک: ۲۳۲-۲۴۷ه.ق) پیوسته در صدد توطئه و حيله بر ضد آن حضرت بود و موفق نمی‌شد.^{۳۱}

هنگامی که خبر بیماری امام عسکری علیه السلام به خلیفه رسید، عده‌ای از نزدیکان خود را فرستاد تا مراقب خانه امام باشند و از احوال او خبر بیاورند.^{۳۲} جنب و جوشی که در گزارش آمده، نشان گر آن است که دستگاه خلافت برنامه و نگرانی‌ای داشته که خانه امام را محاصره می‌کند.

رباعاً حکومت اموی (۴۰-۱۳۲ه.ق) و عباسی (۱۳۲-۶۵۶ه.ق) بسیاری از مخالفان خود را به راه‌های آشکار و پنهان کشت. ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ه.ق) در کتاب *مقاتل الطالبیین* نام و شرح حال ده‌ها نفر از این مخالفان را ذکر کرده که به توطئه‌های آشکار و پنهان این دو خاندان حاکم کشته شدند.^{۳۳} روش کشتن مخالفان هم به گونه‌ای بود که گاهی کسی به دستگاه خلافت شک نمی‌کرد. نمونه آن شهادت امام رضا علیه السلام است که حتی برخی شیعیان، آن را باور ندارند و مأمون را از این کار مبرا می‌دانند؛ زیرا بلافاصله عزای عمومی اعلام کرد و در عزای امام به سر و سینه زد و تشییع عظیمی به راه‌انداخت و چنان عمل کرد که کسی او را متهم نکند.^{۳۴} هرچند از همان زمان، متهم به قتل امام بود.

به طور کلی باید گفت خلفا، رقبای خود را به راه‌های گوناگون نابود می‌کردند. گاه

علنی و گاه با لطائف الحیل و راه‌های مخفی. یکی از این راه‌ها مسمومیت بود. اگر چه موضوع، پشت پرده نمی‌ماند و به هر دلیل افشا می‌شد. مانند شهادت مالک اشتر به حيله معاویه^{۳۵} یا ادریس بن عبدالله که به دست شَمَاح، عامل نفوذی هارون الرشید در شمال افریقا مسموم شد.^{۳۶} اما مواردی هم به آن وضوح نبود؛ مثلاً گفته شده است ابراهیم، امام عباسیان، به نقشه مروان اموی با ریختن آوار کشته شد.^{۳۷} یا هادی، خلیفه یک ساله عباسی، در ۲۳ سالگی به دست مادرش خیزران مسموم شد^{۳۸} تا راه برای خلافت هارون باز شود.

گاه هم خلیفه افرادی را می‌گماشت تا کسی را بکشند و پس از قتل آنان، دستور خود را انکار می‌کرد مانند عبدالله بن علی و فضل بن سهل.^{۳۹} ذکر نمونه‌هایی از به‌کارگیری این روش‌ها در قبال مخالفان سیاسی دستگاه خلافت، می‌تواند دست داشتن خلفا در مرگ امامان شیعه را به واقع نزدیک‌تر نماید.

۱. عبدالله بن علی، عموی منصور خلیفه عباسی؛ وی در تثبیت حکومت عباسی خدمات شایانی کرد اما بر سر خلافت با منصور اختلاف پیدا کرد و جنگ درگرفت. منصور، ابتدا او را با ابومسلم - که با وی نیز اختلاف پیدا کرده بود - درگیر کرد و پس از شکست دادن و گرفتار کردنش، وی را به ولی‌عهدش عیسی بن موسی سپرد و دستور قتلش را داد تا ضمن کشتن او، بهانه‌ای برای عزل ولی‌عهد ایجاد کند؛ اما عیسی، با زیرکی خود را از این دام خلیفه رهاوند. در نهایت هم منصور، عمو را در خانه‌ای که بر نمک بنا شده بود زندانی کرد، آن گاه آب بر آن بستند و خانه بر سرش خراب شد و به مرگ طبیعی! مرد.^{۴۰} به روایت دیگر، عبدالله را خفه کردند، سپس کنیزی را هم که در آن جا بود خفه کردند و دست آن دو را به گردن هم آویختند و خانه را بر سرشان خراب کردند!^{۴۱} این کثیر از این همه مهارت خلیفه تعجب کرده است.^{۴۲}

این واقعه از اقدامات کاملاً مخفی دستگاه خلافت بود که خبر آن افشا شد و مورخان آن را گزارش کرده‌اند. پس چه بسیار مواردی این چنین وجود داشته که بر خفای خود باقی مانده است.

۲. ابوالفرج به سند خود و همچنین از خطیب بغدادی نقل می‌کند که منصور عباسی، ابوحنیفه (م ۱۵۰هـ.ق) را به زندان انداخت و سپس به سمّ او را کشت.^{۴۳} او همچنین درباره زندانی کردن عده‌ای از بنی‌حسن گزارشی آورده که مضمون آن مسمومیت برخی از آن‌ها مانند عبدالله محض به شکل مرموز است.^{۴۴}
۳. علی بن عباس بن حسن مثنی از مخالفان زیدی دولت عباسی بود و مهدی عباسی (حک: ۱۵۸-۱۶۹هـ.ق) او را زندان کرد. وقتی قرار شد او را آزاد کند، نوشیدنی مسمومی به او داد که وقتی به مدینه رسید از دنیا رفت.^{۴۵}
۴. مأمون (حک: ۱۹۸-۲۱۸هـ.ق) پس از آنکه تصمیم گرفت از خراسان به بغداد، مرکز خلافت عباسی بازگردد، برای رهایی از کسانی که عباسیان دل خوشی از آن‌ها نداشتند، در بین راه به ترتیب فضل بن سهل، امام رضا علیه السلام و به قولی عموی آن حضرت، محمد دیاج، فرزند امام صادق علیه السلام را کشت. مورخان درباره فضل مطالبی به اشاره یا تصریح گفته‌اند.^{۴۶} شهادت امام رضا علیه السلام، با دستور مأمون به غلامش و آلودن ناخن او به سمّ^{۴۷} یا به وسیله سوزن‌های مسمومی که داخل انگور کردند^{۴۸} انجام شد. عبدالله بن موسی حسنی در نامه‌ای به مأمون نوشت گمان می‌کنی نمی‌دانم چه بر سر ابوالحسن آوردی؟ او را به انگوری مسموم کردی و کشتی.^{۴۹}
- درباره محمد بن جعفر (م ۲۰۲هـ.ق) سومین قربانی راه بغداد گزارش صریحی نداریم ولی شواهدی نشان می‌دهد مأمون در این حادثه متهم بوده است. از این رو جارچی حکومت ندا داد: کسی به امیرالمؤمنین (مأمون) گمان بد نبرد. محمد ناپرهیزی کرد؛ چون همزمان مجامعت و فصد کرد و به حمام رفت و مرد.^{۵۰} به نظر می‌رسد کشتن محمد، آخرین پروژه سیاسی مأمون برای جلب رضایت عباسیان بوده است، چون آنان علم مخالفت برداشته و با شخصی دیگر بیعت کرده بودند. مأمون کسانی را که بنی‌عباس مانع می‌دانستند، از سر راه برمی‌داشت تا راه برای حکومت فراگیرش در بغداد فراهم باشد.
۵. بنا به گزارشی امام عسکری علیه السلام فرمود زبیری تصمیم به کشتن من داشت ولی

خود زودتر مرد.^{۵۱} پس از رحلت آن حضرت هم وقتی ابوعیسی، فرزند متوکل، برای اقامه نماز بر امام حاضر شد، صورت آن حضرت را باز کرد و به همه حاضران از نظامیان و قُضات و افراد حکومتی و علویان گفت: ببینید این حسن ابن الرضاست که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.^{۵۲} چنین تأکیدی، جز به معنای اتهام دستگاه خلافت به کشتن مرموزانه امام نیست.

شکی نیست که خلفا نمی‌خواستند این اقدامات پنهانی افشا شود ولی گاه این اعمال بر مورخان مخفی نمانده است و آن را گزارش کرده‌اند. طبعاً این اقدام‌ها درباره ائمه که رقبای جدی‌تری برای خلافت شمره می‌شدند و شیعیان و هواداران زیادی داشته‌اند، با پنهان کاری بیشتری انجام شده و در حد نقل قول (قیل) به برخی کتاب‌ها راه یافته است. در مجموع باید گفت توطئه و برنامه‌ریزی دستگاه حاکمیت اموی و عباسی برای حذف ائمه، همانند دیگر رقبای خلافت، از چشم افراد تیزبین پنهان نمی‌ماند. از این رو تلاش کردند در این اقدام، هیچ رد پایی بر جا نگذارند و ظاهراً در مواردی هم موفق شدند. بنابراین شاید نتوان برای مخالف مذهب یا مستشرق، به نقل تاریخی صرف و محض استدلال کرد، بلکه با استفاده از شواهد فراوانی که خلفا را مترصد قتل ائمه نشان می‌دهد و به مساعدت روایاتی که معصوم بحث شهادت و نقشه دشمن را پیش‌گویی کرده است، می‌توان بر این موضوع صحه گذاشت.

شهادت امام جواد علیه السلام

اما درباره شهادت امام جواد علیه السلام اخبار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته که گزارش مسمومیت آن حضرت است و دسته دیگر صریح در قتل نیست ولی شاهدهی بر آن است. البته دسته دیگری هم هست که به طور مطلق می‌گویند آن حضرت به دست معتصم شهید شد که چون این سخن کلی است و احتمال دارد بر اساس روایت «ما منا الا مقتول...» گفته شده باشد، آن‌ها را در اینجا نمی‌آوریم؛ بلکه اخباری را در نظر داریم که جزئیات و چگونگی شهادت آن حضرت و اصطلاحاً سبب وفات را ثبت کرده‌اند. آنچه از

همه این روایات استفاده می‌شود، اصل مسمومیت است اگر چه این روایات در چگونگی مسمومیت اختلاف نظر دارند. نگارنده این سخن را که گفته شود اختلاف گزارش‌ها در جزئیات، اصل خبر را هم با خدشه روبه‌رو می‌کند، درست نمی‌داند.

اما دسته اول که به صراحت از مسموم شدن امام خبر می‌دهد:

۱. عیاشی (م ۳۲۰ هـ.ق) در تفسیر آیه «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» آورده است که امام جواد علیه السلام

در مجلس خلیفه درباره حکم قطع دست دزد اظهار نظر کرد و ابن ابی‌داود، قاضی خلیفه، که نظرش پذیرفته نشده بود، کینه امام را به دل گرفت و معتصم را از عواقب توجه به نظر یک جوان در حضور عالمان و بزرگان دربار بر حذر داشت و او را به کشتن امام ترغیب کرد. خلیفه هم به یکی از درباریان دستور داد امام را به خانه خود دعوت و او را مسموم کند و دستور او انجام شد.^{۵۳}

۲. ابن همام (م ۳۳۶ هـ.ق) گزارش کرده است که ام‌فضل از راه روابط زناشویی،

شوهرش را مسموم کرد و خود هم بیماری پیدا کرد و به همان مرض مرد.^{۵۴}

۳. در اثبات الوصیه، نوشته شده در قرن چهارم، آمده است که وقتی امام به بغداد آمد،

معتصم و جعفر بن مأمون برای قتل او حيله می‌کردند. جعفر که از اختلاف خواهرش ام‌فضل با امام و بچه‌دار نشدن او خبر داشت، او را به قتل امام تحریک کرد. همسر امام انگور مسمومی به آن حضرت داد و سپس پشیمان شد.^{۵۵} می‌دانیم که نسبت اثبات الوصیه

به مسعودی محل تأمل است ولی در اینجا قدمت کتاب را در نظر داریم نه مؤلف آن را.

۴. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ هـ.ق) روایت کرده که وقتی امام به بغداد آورده شد، خلیفه

برایش شربت پرتقال فرستاد و گفت خلیفه و وزرایش هم از آن خورده‌اند. اصرار آنان باعث شد امام به خوردن آن ناچار شود و با علم به کار آن‌ها، از آن بخورد. وی روایت ابن همام را هم نقل کرده است.^{۵۶}

۵. مسعودی (م ۳۴۶ هـ.ق) با واژه «قیل» گزارش کرده که وقتی امام با همسرش به

بغداد آمدند، ام‌فضل او را مسموم کرد.^{۵۷}

۶. مورخان گویند معتصم، مشهور به خلیفه مثنی یعنی هشت هشت است: هشتمین خلیفه عباسی است، هشت سال خلافت کرد و هشت پیروزی در جنگ‌ها به دست آورد. هشت فرزند داشت و هشت نفر از دشمنانش را کشت: مازیار، افشین، بابک، رئیس زنادقه و... و رهبر رافضیان.^{۵۸} به نظر نمی‌رسد منظور آنان از «قائد الرافضه» کسی جز امام جواد علیه السلام باشد زیرا در عصر معتصم تنها دو شیعه قیام کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها محمد بن قاسم بود و او هم از زندان معتصم به طالقان گریخت و به دست او کشته نشد.^{۵۹} جز امام جواد علیه السلام کسی دیگر را هم نمی‌شناسیم که بتوان او را رهبر شیعیان قلمداد کرد.

دسته دوم شواهدی است که می‌تواند به استدلال بر شهادت امام کمک کند:

۱. در منابع آمده است که معتصم در ابتدای سال ۲۲۰ امام جواد علیه السلام را به بغداد فراخواند و در آخر همین سال امام از دنیا رفت.^{۶۰} بنا به گزارشی، خلیفه به محض نشستن بر مسند حاکمیت، درباره امام جواد علیه السلام پرس و جو کرد و سپس به عبدالملک زیات دستور داد امام را همراه همسرش به بغداد بفرستد.^{۶۱} این روش در میان حاکمان اموی و عباسی معمول بود که اگر پیشوایی را به شهادت می‌رساندند، با فرزند او، که امام بعدی بود، کاری نداشتند. مأمون نیز با امام جواد برخورد ظاهراً خوبی داشت. ولی معتصم بلافاصله پس از بیعت، امام را خواست و این سفر به شهادت امام منجر شد. طبرسی می‌نویسد در اوایل حکومت معتصم، امام به شهادت رسید.^{۶۲}

۲. اسماعیل بن مهران می‌گوید دفعه اول که امام به بغداد احضار شد به ایشان گفتم بر جان شما می‌ترسم، جانشین معین نمی‌کنید؟ فرمود با من کاری ندارند. دفعه دوم که او را به پایتخت بردند، خدمتشان رفتم و پرسیدم جانشین شما کیست؟ فرمود این بار بر من بترسید و علی فرزندم جانشین من است.^{۶۳}

۳. ذهبی می‌گوید: «جواد علیه السلام در بغداد از دنیا رفت در حالی که جوانی شاداب بود».^{۶۴}

بنابراین نه تنها بیماری برای امام گزارش نشده بلکه سلامت او ثبت شده است و حتی اگر دلیل دیگری در کار نباشد سن بسیار کم امام (۲۵ سال) دلیلی برای شهادت آن حضرت

خواهد بود.

۴. خطیب می‌نویسد: «وقتی ابو جعفر از دنیا رفت همسرش ام‌فضل به خانه عمویش معتصم برده شد و ملازم حرم شد».^{۶۵} این خبر می‌تواند پرده از نقشه خلافت و همدستی آنان با همسر امام بردارد.

۵. اختلاف امام با همسرش از جمله شواهد است چنانکه استاد جعفریان پس از ارائه شواهدی بر شهادت امام می‌نویسد:

این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام‌فضل در زندگی مشترک خود با امام جواد علیه السلام از دو جهت ناکام مانده بود: نخست آنکه از آن حضرت دارای فرزندی نشد. دوم آنکه امام نیز چندان توجهی به وی نداشت و فرزندانش عموماً از ام‌ولدهای آن حضرت متولد شدند. ام‌فضل یک بار (گویا از مدینه) نامه‌ای نگاشت و از امام نزد مأمون شکایت کرد و از اینکه امام چند کنیز دارد گله نمود، ولی مأمون در جواب او نوشت: «ما تو را به عقد ابو جعفر در نیاموردیم که حلالی را بر او حرام کنیم. دیگر از این شکایت‌ها نکن».^{۶۶}

نکته آخر اینکه شیخ مفید در اینجا به اخبار تاریخی تکیه کرده و از پذیرش مطلبی که برایش قطعی نشده است، سر باز می‌زند. بی‌تردید اصل این روش پسندیده و عالمانه است چنانکه شیخ مفید نماد علم و تحقیق است. اما این را هم نباید فراموش کرد که ایشان در جاهای دیگر همین کتاب (ارشاد) اخباری را بیان کرده که با این رویکرد وی هم‌خوانی چندانی ندارد. آن بزرگوار در مواردی به خبری واحد یا صرف نقل راویان و شهرت در کتاب‌ها بسنده کرده و مطلبی را گزارش داده است مانند روایاتی که در بخش آخر زندگی امیرمؤمنان به عنوان کرامات و خوارق عادات آمده است مانند نبرد امیرالمؤمنین با جنیان مشرک در عهد رسول خدا به همراه صد نفر از صحابه، گفت‌وگوی ماهیان فرات و خطاب آنان با کلمه امیرالمؤمنین به آن حضرت و عدم خطاب ماهیان حرام گوشت، گفت‌وگوی

حاکم جنیان با آن حضرت در شکل افعی در کنار منبر مسجد کوفه.^{۶۷} بنابراین شیخ مفید در همه موارد در قبال اخبار و روایات سخت‌گیری ندارد و طبق مبانی کلامی و تاریخی خود درباره آن‌ها اظهار نظر می‌کند.

نتیجه

در منابع تاریخی تصریح و دلیل کافی برای کشته شدن همه ائمه از جمله امام جواد علیه السلام با عواملی چون مسمومیت وجود ندارد؛ اما شواهد و قرائن تاریخی می‌تواند به تأیید روایت مشهور «ما مئاً الا مقتول او مسموم» کمک کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*، قم: دار الحديث، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۱۸۱.
۲. صدر، سید محمد، *تاریخ الغيبة الصغرى*، بیروت: دار التعارف، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲۹.
۳. شهید مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹.
۴. شیخ مفید، *الارشاد*، تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، بیروت: ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۹۵.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، *الاعتقادات*، قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۹۷.
۶. شیخ مفید، *تصحیح الاعتقاد*، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰. تعبیر شیخ مفید چنین است: «فالخبر بذلك يجرى مجرى الارجاف»؛ ارجاف یعنی سخن نادرست و دروغ و هو انداختن (رک: دهخدا، «ارجاف»، لغت‌نامه دهخدا).
۷. شیخ مفید، *المقنعة*، قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، به ترتیب صفحات: ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۶؛ و درباره دیگر ائمه: ص ۴۷۹.
۸. رک: الکلبینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۹۷؛ یعقوبی، احمد، *تاریخ*، بیروت: دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۸۱.
۹. درباره مسمومیت امام حسن علیه‌السلام، رک: ابن سعد، محمد، *ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام من طبقات*، تحقیق عبدالعزیز طباطبایی، قم: آل‌البتیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۵ق، ص ۸۴؛ بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۵۹؛ طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث العربی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۵۱۴ (بخش ذیل المذیل نوشته طبری)؛ کلبینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۲؛ مسعودی،

- علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، تحقیق عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار الصاوی، بی تا، ص ۲۶۰؛ ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد الصقر، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۹ق، ص ۸۰ و ۸۱.
۱۰. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم: مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۸۵ و ۴۶۴.
۱۱. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، تحقیق الكوهکمری، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق، ص ۲۲۷.
۱۲. همان، ص ۱۶۲.
۱۳. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تحقیق میرزا محسن کوجه باغی، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۰۳. عبارت چنین است: «فَقَالَ النَّبِيُّ عِنْدَ مَوْتِهِ الْيَوْمَ قَطَعْتُ مَطَايَا الْأَكْلَةِ الَّتِي أَكَلْتُ بِخَيْرٍ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِيدٌ».
۱۴. ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا يحضره الفقيه*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۵۱.
۱۵. طریق صدوق علیه الرحمة به ابوصلت در مشیخه یافت نشد.
۱۶. ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون الاخبار*، تصحیح لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۱۹ و ۲۸۷؛ همچنین، رک: ابن بابویه، محمد بن علی، *الامالی*، تحقیق مؤسسه البعثة، قم: ۱۴۱۷ق، ص ۶۱.
۱۷. شیخ طوسی، *الغیبة*، تحقیق تهرانی و ناصح، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸۸.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، قم: آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۲؛ همچنین، رک: ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۲۰۹.
۱۹. شیخ طوسی، *الرجال*، تحقیق جواد القیومی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ق، ص ۳۶۰ و ۳۶۹.

۲۰. شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، تصحیح مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص ۶۱۵؛ نجاشی، احمد بن علی، *الرجال*، تحقیق آیت الله شبیری زنجانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۵.
۲۱. جمعی از نویسندگان، *موسوعة الامام الهادی علیه السلام*، قم: مؤسسه ولی عصر علیه السلام، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص: ۸۳؛ این دیدگاه را سید محمد صدر در کتاب *الغیبة الصغری* (ص ۲۳۰) نقل کرده، ولی گوینده آن را مشخص نکرده است.
۲۲. موسوی المقدم، عبدالرزاق، *الامام زین العابدین علیه السلام*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۳۷۴ق، ص ۳۹۶.
۲۳. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، *الفصول المهمة*، تحقیق سامی الغریری، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۹۳؛ *طبرسی، اعلام الوری، پیشین*، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ابن شهر آشوب، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۴. *طبرسی، اعلام الوری، پیشین*، ج ۲، ص ۱۳۱. عبارت چنین است: «ذهب كثير من أصحابنا الى أنه عليه السلام مضى مسموما، و كذلك أبوه و جدّه و جميع الأئمة عليهم السلام خرجوا من الدنيا بالشهادة و استدّلوا في ذلك بما روى عن الصادق عليه السلام من قوله «و الله ما منّا الا مقتول شهيد». والله أعلم بحقيقة ذلك».
۲۵. ابن صباغ، *پیشین*، ج ۲، ص ۱۰۹۳؛ *مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۰۲-۲۰۶.
۲۶. ابن شهر آشوب، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۷. ابوالفرج اصفهانی، *پیشین*، ص ۳۰۰.
۲۸. صفار، *پیشین*، ص ۲۱۸.
۲۹. ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون الاخبار*، ج ۱، ص ۹۱.
۳۰. کلینی، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۹۶.
۳۱. شیخ مفید، *الارشاد*، *پیشین*، ج ۲، ص ۳۱۱.

۳۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۳. البته ممکن است گفته شود این اهتمام به خاطر موضوع فرزند ایشان بوده است.
۳۳. مواردی در ادامه می آید و غیر از آن موارد، رک: ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۶۱ (درباره محمد افطس)، ۴۹۱ (درباره قاسم بن عبدالله) و نیز بنگرید: ابن حبیب بغدادی، *اسماء المعتالین من الاشراف*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲۴ (درباره مرگ خالد بن معمر).
۳۴. رک: ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۵۸.
۳۵. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۹۵.
۳۶. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۱۸۷؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۰۸.
۳۷. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۴۳۶.
۳۸. همان، ج ۸، ص ۲۰۵؛ ذهبی، شمس الدین محمد، *تاریخ الاسلام*، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۰، ص ۳۲ و ۴۱.
۳۹. بنگرید به ادامه مقاله.
۴۰. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۷.
۴۱. بلاذری، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۳ به بعد؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۳۰۵.
۴۲. ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۸م، ج ۱۰، ص ۶۳.
۴۳. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۳۱۶.
۴۴. همان، ص ۲۰۱.
۴۵. همان، ص ۳۴۲.
۴۶. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۵۶۵؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ق، ج ۶، ص ۳۴۷؛ ابن عمرانی، *الانباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، القاهرة: دار الآفاق العربیة، ۱۴۲۱ق، ص ۹۹؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۱۸۹.

۴۷. قاضی نعمان، شرح الاخبار، تحقیق سید محمدحسین جلالی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۴۴؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۵۷.
۴۸. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۱.
۴۹. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۴۸ و ۵۰۰.
۵۰. حمزة بن یوسف، تاریخ جرجان، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷ق، ص ۳۶۰.
۵۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۴؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، قم: نشر رضی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۹۵۱.
۵۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۰۵؛ شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۴.
۵۳. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۰.
۵۴. ابن همام اسکافی، محمد، منتخب الانوار، قم: دلیل ما، ۱۳۸۰، ص ۸۳.
۵۵. مسعودی، علی بن حسین (منسوب)، اثبات الوصیه، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۷.
۵۶. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۸۴ و ۳۹۱.
۵۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.
۵۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۱۳؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۲۶؛ ذهبی، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۹۴.
۵۹. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۶۴.
۶۰. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۵؛ طبرسی، اعلام الوری، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶.
۶۱. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۸۴.
۶۲. طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، بیروت: دار القری، ۱۴۲۲ق، ص ۱۰۲.
۶۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۳.
۶۴. ذهبی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۸۶. عبارت وی چنین است: «شاباً طریاً له خمس و عشرون سنة».

۶۵. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۵.

۶۶. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم: انصاریان، ۱۳۸۱، ص ۴۸۱ به نقل

از: شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۳.

۶۷. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۰، ۳۴۸ و ۳۴۹.